

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال پنجم، شماره هیجدهم، بهار ۱۳۹۲

ص ص ۸۰-۵۹

تأثیر اندیشمندان بزرگ روحانی در تحولات سیاسی اجتماعی ایران میان دو

انقلاب (از سال ۱۲۸۵ ه.ش تا ۱۳۵۷ ه.ش)

دکتر صمد عابدینی^۱

دکتر صمد رسول‌زاده^۲

امیر خوشحال^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۸/۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۳

چکیده

هدف ما از این نوشته آن است که جایگاه نخبگان بزرگ روحانی در هفتاد ساله مشروطه چه به صورت رسمی و چه بصورت غیر رسمی را که دارای ماهیت، تاریخی-تطبیقی بوده با استفاده از روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه متون، منابع و اسناد مختلف، چه نوشتاری و چه غیر نوشتاری با مراجعه به منابع دست اول و دوم بررسی؛ و روشن سازیم که این نخبگان چه تاثیری بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران این دوران داشته‌اند و نقش قدرت حاکم در این تاثیرات چگونه بوده است؟

در سیر تحولات اجتماعی جامعه ما چون جامعه ما استبداد زده و عقب افتاده و ایلپاتی بود که در آن شاه با محارم همه کاره بودند و مردم نیز بی‌سواد و توده‌ای و نخبگان آن نیز متأثر از این دو؛ اما پادشاهان قاجار برای کسب مشروعیت سیاسی نیازمند جلب نظر مساعد علمای مذهبی و روحانیون که بعد از صفویان به یکی از گروه‌های بسیار متنفذ اجتماعی تبدیل شده بودند، نیاز داشتند. زیرا قدرت سیاسی تنها با جلب حمایت و تایید گرفتن از روحانیون مشروعیت سیاسی را کسب می‌کرد، و با وجود انقلاب بر علیه این کارکردها به علت فقدان حکومت نیرومند مرکزی، نبود ارتش دائمی، و ... نتوانستند تحولات ساختاری اساسی و عمیق در ایران ایجاد کنند، و در دوره پهلوی‌ها هم کسب مشروعیت سیاسی از روحانیون کاملاً منتفی شد.

واژگان کلیدی: نخبگان، نخبگان روحانی، انقلاب، تحولات سیاسی اجتماعی.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلیخال، گروه علوم اجتماعی؛ خلیخال- ایران.

E-mail: abedinisamad@gmail.com

۲. عضو هیات علمی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، گروه علوم اجتماعی؛ آذرشهر- ایران. E-mail: samad56@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی (نویسنده مسئول). E-mail: khoshhal54@gmail.com

مقدمه

پاره‌تو شاید جزء نخستین افراد و نظریه‌پردازانی باشد که درباره نقش نخبگان در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به اظهار نظر پرداخته و در یک تعریف از واژه نخبه می‌گوید: نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردند که باتوجه به نقشی که در جامعه برعهده دارند کاری انجام می‌دهند، و استعدادهای طبیعی دارند، موقعیت‌های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و در واقع نخبگان را می‌توان از اعضای ممتاز جامعه دانست (گی-روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

در کل نظریه نخبه‌گرایی بر این اساس مبتنی است که در هر جامعه افرادی هستند که به علل و انگیزه‌های مختلف از موقعیت برجسته‌ای برخوردارند و در سازمان‌های سیاسی و اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌ها بازی می‌کنند.

حکومت قاجار نیز که در سال (۱۲۱۰ ه.ش) در جریان یک اتحاد ایلیاتی و کسب حمایت بزرگان دیوان‌سالار، و حذف تدریجی دیگر ایلات مدعی، به قدرت سیاسی دست یافت، دارای یک سلسله ویژگی‌های در ساختار قدرت بودند که عبارت بودند از: مطلق‌گرایی (استبداد سیاسی)، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل، وجود سیستم قدیمی و استثماری، وجود روابط فئودالی و ایلی از مشخصات اصلی این حکومت بود (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۱). که در آن قانون عبارت بود: از رأی و خواسته حکومت خودکامه که می‌توانست هر لحظه تغییر کند و حکومت هیچ حقی برای رعایا به رسمیت نمی‌شناخت، فلسفه سیاسی (سایه‌خاوندی) که از دوران حکومت صفویان در ایران شکل گرفته بود در واقع تداوم و تغییر شکل امروزی شده نظریه باستانی برخوردار شاهان از فره ایزدی بود (آجدانی، ۱۳۸۶: ۹).

تقسیم قدرت اجتماعی در دوره پیش از مشروطیت دو سو داشت: یا در اختیار حیطه دین بود و یا در حیطه اقتدار سلطنت (دولت)، در این دوره از نهادها و سازمان‌های کارآمد جامعه مدنی خبری نبود، دستگاه قضایی در اختیار روسای ملت یعنی روحانیون و حکومت سیاسی از آن دولت (سلطنت) بود و در نظام مالیاتی هم روحانیون مالیاتی شرعی را دریافت می‌کردند و دولتیان مالیات عرفی را و مداخله‌هریک در قلمرو دیگری باعث کشمکش‌ها، درگیری‌ها، اضطراب‌های اجتماعی می‌شد (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

البته بعد از واقعه تنباکو و پیروزی روحانیون در آن منجر به افزایش حضور آن‌ها در میان توده و دولتیان شد. در این دوران خصلت دینی بودن جامعه ایران و نفوذ فوق‌العاده اعتقادات و آداب و رسوم دینی در این کشور، به سخنگویان رسمی آن یعنی رهبران دینی، قدرت قابل ملاحظه‌ای را داده بود اما با این وصف رهبران دینی تا زمان روی کار آمدن رژیم جدید در مشروطیت هیچ‌گاه به طور رسمی در دایره بازیگران اصلی قدرت قرار نگرفتند، اگر چه مشارکت فعالی در اداره امور داشتند این مسئله را باید به خاطر عدم تمایل شاهان قاجار به وارد کردن آن‌ها در ارکان رسمی حکومت دانست، این عدم وابستگی علما به سیاست

باعث شد که نهاد مذهبی بیشتر از گذشته پناه و حامی مردم در برابر قدرت خودسرانه و حکومت خودسرانه باشد، در این دوران یکی از عوامل مهمی که در استقلال فزاینده نهاد مذهبی سهم به سزایی داشت این موضوع بود که مراکز شیعی در نجف و کربلا در خارج از حوزه اقتدار سیاسی سلطان قرار داشت (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۹).

با این همه در دروان قاجار، روحانیون از نظر وابستگی به حکومت به دو گروه تقسیم می شدند: گروه اول از مناصب رسمی برخوردار بودند و به دربار وابستگی داشتند و جزء طبقه حاکم به حساب می آمدند و گروه دوم روحانیونی بودند که منصب دولتی نداشتند و بیشتر به امور آموزشی می پرداختند (که روحانیون مد نظر ما همین ها بودند)، این گروه از روحانیون مردمی تر بودند و با بازاریان روابط و پیوندهایی داشتند و وابسته به مالیات های مذهبی و اعانات مردم بودند و در میان توده ها بودند (بشریه، ۱۳۸۳: ۵۴).

در این دوره روحانیون چه در داخل و چه در خارج (نجف) تا قبل از استبداد صغیر در انتقاد از استبداد مطلقه حکومت، اعتراض به استقراض خارجی، مخالفت با اعطای امتیاز به کشورهای خارجی و نفوذ آنان در ایران و محکوم کردن پریشانی های اقتصادی ایران و تعدی به رعایا و دفاع همه جانبه از مشروطیت و مجلس شورای ملی تا قبل از انهدام آن، یکی از عوامل مهم در فراهم آوردن زمینه های لازم برای گسترش مشارکت مردم در انقلاب مشروطیت، و تضعیف حکومت قاجاریه بود.

اما بعد از پیروزی مشروط در مجلس دو حزب به وجود آمد: یکی حزب دمکرات و دیگری حزب اعتدالیون. حزب اعتدالیون بیشتر اعضای آن علما بودند و شاهزادگان و اشراف واعیان و بزرگان و مالکان هم جزء این حزب بودند و محافظه کارتر از حزب دموکرات بودند. علوی تبار نخبگان دینی در دوره بعد از مشروط را با ویژگی های زیر نمایان می سازد: بازگشت به صدر اسلام، محکوم کردن سنت پرستی کورکورانه، طرفداری از وحدت مسلمانان، مبارزه با استبداد و پذیرش اصول فلسفه جدی و پذیرش علم و اعتقاد به مغایرت نداشتن دین با علم (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

اما در دوره رضاخان و فرزندش، آن ها سعی می کردند روحانیون را در کنار خودشان نگاه دارند اما در کل روحانیون به خصوص در دوره رضاخان کنار گذاشته شدند، رضاخان سعی می کرد جامعه را غیر دینی سازد. وزارت عدلیه و دادگستری به حقوق دانان تحصیل کرده از سویس که در راس آن داور قرار داشت سپرده شد که در آن روحانیون نقشی نداشتند. او حضور روحانیون را در مجلس کاهش داد حتی رسم قدیمی بست نشینی و تحصن در اماکن عمومی مقدس را از اهمیت انداخت و حتی زمین های وقفی را به تصرف خود در آورد اما در دوره فرزندش تا حدودی این محدودیت ها برداشته شد.

بزرگان و نخبگان دین در میان دو انقلاب

سید محمد طباطبایی

سید محمد فرزند سید صادق به سال (۱۲۵۷ ه.ق) در کربلا متولد شد و با همراه پدرش در دو سالگی به همدان و در هشت سالگی به تهران رفت، پدرش از روحانیون با نفوذ و بزرگ دوره ناصرالدین شاه بود. او تحصیلات مقدماتی‌اش را زیر نظر پدر گذراند و پس از آن سال‌ها علوم حکمت را نزد میرزا ابوالحسن جلوه فرا گرفت، او در سال (۱۲۹۹ ه.ق) به حج و سپس به عتبات رفت و در سامرا از محضر میرزا حسن شیرازی بهره‌مند شد و تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کرد و به مقام اجتهاد و علمیت نایل گشت، او سپس به درخواست ناصرالدین شاه و پیشنهاد میرزای شیرازی به تهران بازگشت و چون مردی وارسته بود از دوستان کناره گرفت.

او از خانواده روحانی و با نفوذ بود و جدش نیز مانند خودش از مجتهدان بزرگ بود که با دربار قاجار کار می‌کردند، پدر سید محمد، یعنی سید صادق به فراموشخانه ملکم پیوست و تحت تاثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و نیز شیخ هادی نجم‌آبادی بود و از حکومت مبتنی بر قانون اساسی و مطالبه آزادی بیشتر و برابری سیاسی حمایت کرد (آفاری، ۱۳۸۵: ۷۵).

چگونگی آمدن او به ایران به این صورت بود که: زمانی که ناصرالدین شاه در جریان نهضت تنباکو که با آشتیانی مجتهد تهران به خاطر حمایت او از این نهضت به مخالفت پرداخت، شاه از میرزای شیرازی خواست که یک مجتهد دیگر را به تهران بفرستد که او طباطبایی را به تهران فرستاد، او در تهران از دربار فاصله و یک چهره اصلاح‌طلبانه از خود به نمایش گذاشت.

سید محمد طباطبایی همدوش با بهبهانی در تمام صحنه‌های قبل از مشروطه و بعد از آن برای رهایی ملت ایران از استبداد در صف اول قرار داشت و در مهاجرت صغری و کبری در مقام رهبران آن جای داشت و در مجلس نیز همواره از تصویب قوانین ترقی و مدون حمایت می‌کرد و در برخورد مجلس با محمدعلی شاه به شدت از مجلس دفاع می‌کرد. پس از با توپ بستن مجلس او را در باغ امین‌الدوله دستگیر کردند و سربازان او را کتک بسیار زدند و لباس‌هایش را پاره پاره کردند و ریش‌اش را کندند و با وضعی خفت بار همراه بهبهانی به باغ شاه بردند، در آنجا محمدعلی شاه از او خواست که از تهران خارج شود، سید چند ماهی در شمیران ماند و آن‌گاه با خانواده خود راهی مشهد شد و در آنجا یک انجمن ایالتی را تشکیل داد هر چند با تهدید تهران مواجه شد ولی به کار خود که همان بیداری مردم بود ادامه داد، پس از فتح تهران او با استقبال بی‌نظیری وارد تهران شد، اما بعد از روی کار آمدن مجلس و نفوذ گروه‌های سکولار و دین‌ستیز در آن و نیز قتل بهبهانی باعث شد به انزوا روی بیاورد، او در آغاز جنگ جهانی که روس‌ها و انگلیسی‌ها ایران را اشغال کردند با گروه کثیری تهران را ترک و به بغداد و سرانجام استانبول رفت و در

سال (۱۳۳۶ ه.ق) به تهران بازگشت و چندی بعد در سال (۱۳۳۹ ه.ق) وفات و پیکرش در آرامگاه خانوادگی- اش در شهر ری به خاک سپرده شد.

سید محمد طباطبایی از رهبران انقلاب مشروطه و اولین کس از علمای شیعه بود که مردم را به تمدن تشویق کرد، او همیشه از دربار دوری می کرد، او یکی از ارکان مهم مشروطیت ایران است و مقام و مجاهدت و تلاش او به حدی دارای اهمیت است که می توان گفت که بدون کوشش و حمایت او آزادی خواهان موفق به برقراری مشروطیت نمی شدند (ملک زاده، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

سید محمد نه اهل رشوه بود و نه اهل زد و بند، حتی یک بار عین الدوله وجهی برای او فرستاده بود او با فحش با آن برخورد کرد و حتی احتشام الدوله درباره او می گوید: او با دیگر علما تفاوت های بسیار دارد او به آن چه می گوید و می کند معتقد است، با رشوه و پیشکش خود را نمی فروشد، تقی زاده هم می گوید: او غیر از دوستی و پاکی چیزی نداشت و مخبر السلطنه هم بر صمیمی و وارسته بودن و بی آزاریش صحه گذاشت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

او در مبارزه خود ابتدا خواهان تأسیس عدالتخانه بود که در آن تمام اصناف مردم شراکت داشتند و در آن انجمن به داد عامه مردم برسند و شاه و گدا در آن مساوی باشند. آقا سید محمد طباطبایی نماینده آن گروه از علمای دینی عصر مشروطیت است که میان گروهی از علمای نوگرا که از مواضع روشن و آشکار برای اصلاحات دینی برخوردار بودند و گروهی دیگر از علمای نوگرا که از آمادگی و علاقمندی چندانی برای اجرای اصلاحات دینی برخوردار نبودند؛ در یک مواضع متوسط و محافظه کارانه قرار داشت، طباطبایی هر چند در درجات عالی سلسله مراتب روحانی قرار داشت به سبب آن که دلبستگی چندانی به قدرت سیاسی نداشت و حفظ مصالح اسلامی و ترقی جامعه را تقدم بر قدرت طلبی سیاسی می دانست، با گروهی از هم سلکان خود متفاوت بود، افزون بر آن برخی پیوندهای وی با بعضی از مجامع و شخصیت های متجدد و منورالفکر زمینه پذیرش برخی اصلاحات دینی را برای وی فراهم ساخت، طباطبایی نمونه آن گروه از علمایی بود که در تلاش برای حفظ اسلام و ترقی ایران از بسیاری از شائبه های جاه طلبی و قدرت طلبی و منافع شخصی تهی بود، از همین روست که طباطبایی در تاریخ نسبت به بهیبهانی اخلاقی تر و در موضع یک مشروطه طلب از انعطاف نسبی بیشتری برای پذیرش برخی نوگراها و اصلاحات دینی برخوردار بود (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۹۳).

او هواخواه نظام آموزشی نو بود و معتقد بود که علوم نو باید آموخته شود و دانشجویان به آموختن حقوق بین الملل، ریاضیات و زبان های خارجی باید بپردازند و نیز معتقد بود که اگر ایران و علما پیوندی با دانش نو داشتند و تاریخ و علم حقوق می دانستند آن وقت معنی درست نظام و پادشاهی را خوب می فهمیدند.

این روحانی بزرگ مدرسه‌ایی به سبک جدید به نام مدرسه اسلامیة تاسیس نمود و مدیریت آن را به فرزند خود سید محمدصادق طباطبایی که روحانی بود سپرد و از آن به بعد بود که روحانیون فرهنگ و مدارس نوین را در زمره کفر معرفی نکردند.

همراهی و اتحاد و پیوند بین دو روحانی (بهبهانی و طباطبایی) را جزء اولین پایه مشروطه‌خواهی ایرانیان فرض می‌کنند، از اقدامات سیدمحمد طباطبایی بسیج مردم علیه حکومت استبدادی، مخالفت با احداث بانک استقراضی روس که در اراضی موقوفه مدرسه خازن‌الملک و قبرستان کهنه مجاور آن بود، او به شدت به استبداد حمله می‌کرد و آن را بدترین نوع حکومت و عامل همه نابسامانی‌ها معرفی می‌کرد، او در ماجرای شکایت بازاریان از مسیو نوز از بازاریان حمایت کرد و در حرم عبدالعظیم از رهبران تحصن‌کنندگان بود، درخواست‌های اولیه او در این ماجرا این‌گونه بود: تاسیس عدالتخانه، اخراج مسیو نوز، احیای قوانین اسلام، برداشتن علاءالدوله مستبد از حاکمی تهران (رفیع، ۱۳۸۸: ۲۰).

او سلطنت را بدون مجلس بی‌معنی و در معرض زوال می‌دانست و صراحتاً خواهان حکومت ملی و اجرای قانون و عدالت بود و درکل خواهان مشروطه‌ای بود که رواج شریعت را هموار سازد. او درمورد نظام پادشاهی می‌گوید: مردم بایستی شخصی را به‌عنوان پادشاه بخوانند که نگاهبان حقوق و مدافع منافع آنان باشد و در این صورت پادشاه نماینده مردم خواهد بود تا مادامی که او به مردم خدمت می‌کند باید پادشاه بماند ولی اگر به امور مردم بی‌توجه گردد و به دنبال تمایلات خویش رود مردم باید او را برداشته مردی دیگر را به جای وی بنشانند.

طباطبایی به آموزش جدید چه برای مردان و چه برای زنان، تعلیم علم، بهداشت جامع به منظور کنترل امراض همه‌گیر توجه داشت، او هم‌چنین مدرسه اسلام را برای فرزندان خانواده‌های متعصب تاسیس کرد، او به امانت‌داری و راستی شهرت داشت و پیروان او مطمئن بودند که او برای کسب منافع شخصی در دربار به آرمان آن‌ها پشت نمی‌کند.

طباطبایی درسال (۱۳۲۲ ه.ق) در سخنانش به ناظم‌الاسلام کرمانی به این مقوله‌ها تاکید می‌ورزید: خودآگاهی ملی و سیاسی مردم، حقوق متقابل دولت و ملت، تظلم ظلم و استبداد، ضرورت کفایت و درایت در مدیران کشور، لزوم مدارس و علم جدید، ضرورت قانون اساسی و نظام مشروطه و رفع خودکامگی، موکول بودن بسیاری از اصلاحات به استقلال ایران، دعوت به مبارزه و تشکل سیاسی، لزوم ارتباط مثبت با ترقی‌خواهان و مطالعه کتب، توجه به تاریخ و علوم جدید مانند ریاضی و زبان خارجه را مورد تاکید فراوان قرار می‌داد (فراست‌خواه، ۱۳۷۷: ۳۷۷).

آیت‌الله بهبهانی

بهبهانی فرزند سیداسماعیل از مشاهیر علمای عصر خویش و از جمله مجتهدان امامیه در روستای غریفه بحرین زندگی می‌کرد، سیدعبدالله در سال (۱۲۱۹ ه.ش) در نجف متولد شد، پدرش که به دعوت ناصرالدین شاه به تهران آمده بود ابتدا از ساکنان بحرین بودند بعد به دلیل قدرت گرفتن وهابیون، بحرین را ترک کرده و در بهبهان ساکن شده بود و به خاطر همین به بهبهانی معروف شد و سپس پدرش از بهبهان به نجف عزیمت نمود و در محضر استادانی چون شیخ مرتضی‌انصاری و کاشف‌الغطا بهره برداشت. او تحصیلات مقدماتی را در نجف نزد پدرش شروع کرد و سپس برای تحصیل مقدمات علوم شرعی نزد استادانی چون شیخ مرتضی‌انصاری و میرزا حسن شیرازی و سیدحسن کوه‌کمره‌ای طی کرده و سپس به درجه اجتهادی رسید، سیدعبدالله در سال (۱۲۹۵ ه.ق) به تهران وارد شد و پس از فوت پدر مقام مذهبی و علمی او را کسب کرد و توانست با توجه به قدرت علمی و شخصیت هوشمندش جایگاه خاصی در حوزه علمی و مذهبی و مرجعیت تامی در تهران و بین مردم کسب نماید.

نخستین برخورد میان بهبهانی و عین‌الدوله متعاقب درگیری بین طلاب مدارس محمدیه و صدرتهران پیش آمد، در این واقعه، بهبهانی که محرک طلاب مدرسه محمدیه را در خانه خود پناه داده بود مورد حمله برخی از طلاب مدرسه صدر قرار گرفت، با تقاضای طرف‌داران بهبهانی، چهارده نفر از افرادی که در این حمله شرکت داشتند به دستور عین‌الدوله دستگیر شدند، ولی کیفری که نسبت به ایشان روا شد به حدی شدید بود که توهین به روحانیت تلقی شد، وساطت بهبهانی در حق ایشان نیز به نحو بی‌ادبانه‌ای با مخالفت عین‌الدوله مواجه گردید و این امر رنجش بهبهانی از صدراعظم را شدت بخشید.

بعد از این که عکس مسیو نوز (رئیس کل گمرکات ایران) در لباس روحانیت منتشر شد بهبهانی در سال (۱۳۲۳ ه.ق) با دیدن این عکس خواستار اخراج او از ایران شد و از این پس بود که بهبهانی یک مبارزه تمام عیار را با حکومت استبدادی تدارک دید و با ارسال نامه‌هایی برای علمای دیگر خواستار موضع‌گیری و همکاری آن‌ها نیز شد که فقط طباطبایی بود که به خواسته او لیبیک گفت و بنابراین در سال (۱۳۲۳ ه.ق) در ماه رمضان در منزل طباطبایی پیمان همبستگی و همراهی این دو مجتهد با یکدیگر استوار شد.

بعد از این ماجرا و نیز گران شدن قند و تنبیه تجار، باعث شد که مردم در حرم عبدالعظیم تحسن کنند و خواستار ایجاد عدالتخانه شوند و در پی اعلام موافقت شاه با درخواست‌های ایشان بهبهانی به همراه طباطبایی و دیگر علما در میان استقبال مردم به تهران بازگشت و از این به بعد بود که این دو سید (بهبهانی و طباطبایی) را سیدین سندن شهرت دادند.

بعد از این که عین‌الدوله خواست‌های متحصنین حرم عبدالعظیم را اجابت نکرد و نیز دیگر توطئه‌های عین‌الدوله علیه بهبهانی و نیز کشته شدن طلبه جوانی به نام عبدالحمید بار دیگر علما به قم مهاجرت کردند و خواسته‌هایی را مطرح کردند که بالاخره منجر به انقلاب مشروطه شد و عین‌الدوله هم از مقام

صدراعظمی کنار رفت و مشیرالدوله صدراعظم شد و مجلس شروع به کار کرد که این موقع طباطبایی و بهبهانی عضو مجلس نشدند ولی در جلسات آن شرکت فعال می‌کردند.

درمجلس اول که درسال (۱۳۲۵ ه.ق) تشکیل شده بود نمایندگان به دوگروه تقسیم شده بودند: یکی اقلیت افراطی و دیگری اکثریت اعتدالی. اکثریت اعتدالی که بهبهانی هم جزء آنان بود، خواست تا از نفوذ اقلیت دموکرات تندرو به رهبری تقی زاده بکاهد، از فعالیت‌های مهم بهبهانی در این دوره می‌توان به تلاش برای همراه کردن شیخ فضل‌الله با خود که علم مشروعه‌خواهی برافراشته بود، تلاش برای ادامه کار مجلس بعد از قتل اتابک که با شجاعت این کار را کرد، تلاش برای پیگیری از تصویب قوانین مغایر با شریعت اسلامی، و نیز سعی کرد تا در تدوین قوانین، عدلیه و قضاوت را هم‌چنان در اختیار روحانیون بگذارد، نام برد.

بعد از مرگ مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمدعلی شاه و عدم تفاهم محمدعلی شاه با نمایندگان مجلس، که شاه مستبد را نتوانستند راضی کند که از استبداد خودش کوتاه بیاید و دیکتاتوری را به مشارکت تبدیل کند، سپس شاه تصمیم گرفت مجلس را با کمک نیروهای نظامی از بین ببرد و دوباره نظام استبدادی دیکتاتورمنشانه را برقرار کند، بنابراین پس از به توپ بستن مجلس و آغاز دوران استبداد صغیر بهبهانی را دستگیر و پس از کتک‌کاری مفصل باریش و رخسار خون‌آلود او را به عتبات تبعید کردند اما پس از استبداد صغیر که حدود یک‌سال به طول کشید او دوباره با تمام احترام و با استقبال بی‌نظیر مردم به تهران بازگشت و چون در تمام این دوران شیخ فضل‌الله در کنار دربار بود و از مواضع خود در مخالفت با نمایندگان مجلس و خود مجلس کوتاه نیامده بود، مشروطه‌خواهان او را محکوم به اعدام نمودند که بهبهانی به شدت با آن به مخالفت برخاست.

بهبهانی در مجلس دوم نیز طرفدار اعتدالیون بود و با دموکرات‌ها به خاطر تدوین قوانین عرفی و نیز تلاش برای انفکاک سیاست از دیانت به شدت با آن مبارزه کرد که همین عامل باعث شد که تندروهای حزب دموکرات کمر به قتل بهبهانی بستند و او را کشتند.

کشندگان بهبهانی که در خانه‌اش او را به قتل رسانده بودند چهار نفر از مجاهدین قفقازی بودند که به عمو اوغلی پیوسته بودند و در جنگ‌ها علیه استبداد شرکت کرده بودند، بعد از قتل او، جنازه او را به نجف بردند و در صحن علوی دفن کردند، بنابراین مردی را که سیاست‌مدار، روحانی، شجاع، بردبار، با عزم و با قوت قلب، فهیم و آشنا به سیاست، چون راهی را در پیش می‌گرفت بدون تردید و با جوانمردی و شهامت پیش می‌رفت تا به مقصود خود برسد و هرگز تسلیم و تمکین در زندگی او مفهوم نداشت را از میان برداشتند (سالاری، ۱۳۸۵: ۸).

بهبهانی روحانی بود که در شجاعت و شهامت و استقامت و قوه تفکر و تعقل و شخصیت و نیروی اراده در ایران بی‌نظیر بود و به علت دارا بودن همین سجایا و مکارم اخلاقی کسی بود که بدون بیم و هراس در

مقابل استبداد قد مردانگی علم کرد و از پای ننشست و تا آخر با همان شجاعت و عزم راسخ از مشروطیت دفاع کرد، بیم و ترس در قاموس زندگی مرحوم بهبهانی وجود نداشت و تزلزل و دو دلی و ضعف و ناتوانی در روح با اراده و قوی‌اش هیچ وقت راه نیافت، حتی در زمانی که بعد از به توب بستن مجلس با وضع اسفبار و چهره خونین او را نزد محمدعلی شاه در باغ شاه بردند هنگامی که محمدعلی شاه بدون نزاکت با او صحبت کرد در مقابلش ماند و شاه مجبور شد لحن کلام خود را عوض کند و پس از بازگشت از تبعید، خانه‌اش در حقیقت به یک دولت بدون مسئولیت و به یک اداره امور عمومی تبدیل شده بود، یکی از ویژگی‌های او این بود که عادت به گوشه‌نشینی و منفی‌بافی نداشت و هر کس دست نیازمندی به طرفش دراز می‌کرد مایل بود به او یاری کند و مشکل او را حل کند اما دشمنان و مخالفین بهبهانی او را متهم می‌کردند که نسبت به قانون و اصول مشروطیت بی‌اعتناست و اراده شخصی خود را بر قانون مقدم می‌دارد. تدبیر بی‌نظیر و با جرأت فوق‌العاده، پشتکار و فعالیت بی‌مثل و از همه بیشتر پختگی و عقل اراده و هم استقامت و ثبات فوق‌العاده و مردمداری و بذل و بخشش در وجود او جمع شده بود، بسیار قوی و با دوام و متحمل همه‌گونه شداید بود و در حقیقت قائمه انقلاب و ستون محکم و روح مدیر آن بود. او در مشروطه هم روحانی بود و هم سیاست‌مدار و در متن حوادث بود، او مبارزه می‌کرد، او مخالف استبداد بود و با عین‌الدوله به شدت مخالفت می‌کرد، حضور او در مشروطیت دو بعد اساسی داشت: یکی جنبه فکری و حمایت‌های مذهبی است، یعنی بهبهانی با تأییدات فقهی و شرعی خود سبب تقویت مشروطه و مشروطه‌خواهان شد و جنبه دوم عمل‌گرایی بهبهانی است. او هم چون مبارزی در صدر فعالیت‌های مشروطه-خواهان بود و به صورت عملی و درگیرانه مسایل را پیگیری می‌کرد (رفعی، ۱۳۸۸: ۲۲).

آیت‌الله نائینی

میرزا محمدحسین غروی نائینی فرزند شیخ‌الاسلام حاج میرزا عبدالرحیم نائینی (از چهره‌های برجسته روحانیان و رهبران فکری شیعه در نائین) به سال (۱۲۷۷ ه.ق) در شهر نائین از توابع اصفهان در خانواده‌ای مشهور به دانش و نیکنامی دیده به جهان گشود. وی پس از فراگیری مقدمات علوم دینی در زادگاهش در هفده سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان که در آن روزگار پر آوازه‌ترین حوزه علمی شیعه در ایران بود، رهسپار می‌شود و در آن جا در منزل حاج محمدباقر اصفهانی سرپرست حوزه علمیه و دوست دیرین پدرش اقامت می‌گزیند (نائینی، ۱۳۸۳: ۳۷۵). نائینی پس از ترک اصفهان پس از توقف کوتاهی در نجف راهی شهر سامرا که در آن زمان با حضور میرزای بزرگ شیرازی حیات علمی تازه‌ای یافته بود رفت و در آن جا از حوزه درس اساتید بزرگی چون میرزای بزرگ، سیداسماعیل صدر و سیدمحمد فشارکی اصفهانی بهره برد و در همان جا بود که با خواندن روزنامه عروه‌الوثقی با اندیشه‌های اسدآبادی نیز آشنا شد.

او در سامرا به خاطر جواب‌های درست به مشکلات علمی در درس میرزا مورد توجه میرزا قرار گرفت و میرزا درباره وی به دیگر اساتید نیز سفارش کرد و به خاطر توان‌مندی‌های علمی‌اش و استعداد ویژه در اواخر عمر میرزای بزرگ کمک کار او در امور مهمی چون نگارش نامه‌ها و بیانیه‌ها شد، پس از رحلت میرزای شیرازی در سال (۱۳۱۲ ه.ق) نائینی، سیداسماعیل صدر را که یکی از شاگردان ارشد میرزا بود را برای استادی بر می‌گزیند و در سال (۱۳۱۴ ه.ق) به همراه وی به کربلا می‌رود و تا سال (۱۳۱۶ ه.ق) در آن جا ماند و سپس به نجف اشرف رفت و در آن جا به خاطر شهرت و جایگاه مهم آخوندخراسانی به گروه دانش‌جویان ویژه او که یک روحانی بزرگ و دگراندیش بود پیوست و چند سال پس از آن بود که آخوند خراسانی انقلاب مشروطیت ایران را رهبری کرد و در این کار نائینی نزدیک‌ترین رایزن او بود و تمام تلگراف و بیانیه‌ها و حتی متن‌های خراسانی و تهرانی و مازندرانی را پیرامون انقلاب مشروطیت انشاء می‌کرد، و از نظر علمی نیز تا بدان حد رسیده بود که دیگر نیازی به حاضر شدن در درس عمومی خراسانی نداشت، او یکی از همراهان و نزدیکان خراسانی شد و تنها در بحث‌های مهم و حساس علمی و مذهبی درس‌های وی شرکت می‌کرد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۵۶).

نائینی در سخت‌ترین دوران مشروطیت با افکار و اندیشه بلند خود به گونه‌ای مستدل، نخستین طرح نظام اسلامی در خور پیاده شدن را با نگارش کتاب «تبییه‌الامه و تنزیه‌المله» ارائه داد و با تمام توان به دفاع از مشروطیت برخاست اما جنبش مشروطه پس از دوره تکوین و در مرحله تثبیت که با همت مردم و رهبری علمای دینی به ثمر نشست وقتی که وارد مرحله تحریف شد که با اعدام شیخ فضل‌الله آغاز شده بود و جوسازی و خیانت روشنفکران غرب‌زده و شاهزادگان، بدر ناامیدی و بی‌اعتمادی را در شرایط آن روز پراکنده کرد و فضای پراکنده و مسموم و ناپسندی را ایجاد نمود و در نجف نیز روحانیون مستبد و تحول‌گرا در برابر هم قرار گرفتند و گروهی مخالف مشروطه و گروهی موافق آن شدند. در این شرایط نائینی با ذهن باز و قدرت تحلیل و تفکری که داشت اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی را ارزیابی کرد و با بررسی راه‌های مهم و با در نظر گرفتن مصالح ملت و مسلمانان به این نتیجه رسید که از دخالت در امور مشروطه خودداری کند. او بعد از پشت کردن به مشروطه حتی به برادر زن خود میرزا محمود یزدی که تنبیه‌الامه را چاپ کرده بود دستور داد نسخه‌های آن را جمع‌آوری کرده و به رود دجله بیا فکند.

نائینی پس از کناره‌گیری از سیاست زندگی علمی خود را به صورت مستقل دنبال کرد ولی این دوری از سیاست زیاد طول نکشید و در نخستین جنگ جهانی در تسخیر عراق توسط انگلیسی‌ها خودش را نمایان ساخت و به طرف‌داری از شیخ‌الاسلامی‌های دولت عثمانی برای تشکیل حکومت ملی عربی مستقل در عراق بر علیه متفقین فتوا صادر کرد.

نائینی بخاطر تحریم انتخابات در عراق که به وسیله انگلیسی‌ها و به صورت ساختگی برای مشروعیت خود خواستند برگزار کنند به نشانه اعتراض به آن و نیز تبعید علمای دیگر آهنگ سفر به ایران کرد و در این

ورود به ایران از طرف احمدشاه و مصدق (وزیر امور خارجه وقت) مورد استقبال قرار گرفت و در سال (۱۳۴۲ ه.ق) او وارد قم شد. سرانجام این مرد بزرگ پس از عمری روشنگری و دانش پراکنی و مبارزه با استبداد و کژاندیشی‌ها در سال (۱۳۵۵ ه.ق) به دیار حق شتافت.

بلاخره با نگاهی کوتاه به سرگذشت نائینی، زندگی سیاسی او را می‌توان به سه مرحله اساسی تقسیم کرد: نخست او با قلم و قدم بر ضد استبداد برخاست و با مشروطه‌خواهان ایران همکاری می‌کرد و در این مرحله او به سود بورژوازی ملی که رهبری انقلاب مشروطه را به دست داشت گام بر می‌داشت ولی بر اثر رویدادهای زاینده انقلاب برای مدتی از فعالیت‌های شدید سیاسی کناره جست و به عنوان یک استادفقه و اصول به صورت یکی از مجتهدان بزرگ عصر خویش در آمد، دوم او به عنوان یکی از رهبران ملی عراق بر ضد حکومت تحت‌الحمایگی انگلستان در آن کشور برخاست و همراه دیگر علمای شیعه و سران قبایل در راه به دست آوردن استقلال عراق کوشید و در این رشته از مبارزات انگلیس‌ها و دست نشاندهان آنان رفتار بدی دید و سبب تبعید وی از عراق و بی‌خانمانی او شد، در مرحله سوم در ایران و در تبعید بود در همکاری با صاحبان قدرت به ویژه آنان که در هیات حاکم ایران شرکت داشتند را سودمندتر از جنگ با آنان دید و شاید بر اساس همین اندیشه بود که در سایه پیوندهای دوستانه با مقام‌های نیرومند سیاسی وی توانست رهبری مطلق دنیای شیعه را به دست آورد و در چنان مقام و موضعی بتواند گام‌های سودمند و اثربخشی را در راه سعادت آسایش و اصلاح پیروان شیعه‌گری در دنیای اسلام بر دارد (همان: ۱۹۶).

نائینی در کتاب تنبیه‌الامه ابتدا در مقدمه آن از دو گونه حکومت استبدادی و مشروطه سخن می‌گوید و در خلال همان مقدمه پیرامون معنای آزادی، برابری، قانون اساسی و مجلس شورای ملی نیز سخن گفته و در فصل نخست کتاب استبداد را مردود اعلام کرد و بر یک حکومت معتدل، محدود بر شالوده قانون تاکید می‌کرد و در فصل دوم شالوده‌ریزی حکومت به دور از استبداد و در فصل سوم به وجود آوردن نظام مشروطه‌ای را که ریشه اسلامی دارد و از نظر او بهترین نوع حکومت است و در فصل چهارم به شبهات در مورد آزادی، برابری و ... سخن گفته و در فصل پنجم پیشنهاد می‌کند که بر طبق آن‌ها نمایندگان مردم می‌توانند قبول مسئولیت کرده، اداره حکومت کشور را بر عهده بگیرند و در خاتمه نیز او راه درمان بیماری خطرناک اجتماع (استبداد) را نشان می‌دهد (همان: ۲۱۶).

نائینی معتقد است که علت اساسی فروپاشی تمدن اسلامی در دو قرن اخیر دو مساله بوده: یکی رخت بر بستن آزادی و استقلال از جوامع اسلامی و دیگری رویگردانی از کتاب و سنت؛ بنابراین از دیدگاه وی ریشه اساسی انحطاط مسلمانان تن دادن به پادشاهی پادشاهان مستبد و از دست رفتن آزادی از جوامع اسلامی است (سلیمانی، ۱۳۸۲: ۲۴۴).

به نظر نائینی تا زمانی که رابطه حاکم با مردم در جامعه اسلامی به صورت ولایتیه بوده، یعنی مردم از قیدوبند بردگی و بندگی حاکمان آزاد بوده‌اند و حاکمان خود را در برابر مردم مسئول و پاسخگو می‌دانسته-

اند و مساوات در جامعه حاکم بوده، تمدن اسلامی با شتاب فزاینده‌ای رشد کرده و روز به روز بردامنه حاکمیت اسلام افزوده شده است.

وی یکی از بزرگ‌ترین تئوریسین‌های علمای مشروطه‌طلب بود، او کتاب مشهور خود (تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله) را با تاکید بر آزادی و سلطنت مشروطه یاد می‌کند، از نظر او حکومت امام معصوم به عنوان بهترین و کامل‌ترین نوع حکومت خود در زمره حکومت مشروطه قرار دارد، از نظر او شرط عصمت در حکومت امام است که موجب مشروطیت حکومت ائمه می‌شود، وی در حمایت از سلطنت مشروطه پارلمانی و نفی و ترجیح آن بر سلطنت استبدادی مطلقه نوشته است که رژیم استبدادی سه نوع غصب و ظلم را که عبارت است از: ظلم به ساحت احدیت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت و ظلم به بندگان صورت می‌گیرد در حالی که در نظام مشروطه پارلمانی ظلم فقط به ساحت مقدسه امامت صورت می‌گیرد لذا ناگزیر باید آن نوع حکومتی را که با ظلم و غصب کمتری همراه باشد یعنی سلطنت مشروطه، را پذیرفت (آجدانی، ۱۳۸۵: ۴۶). او وظیفه حکومت مشروطه را نیز عبارت می‌داند از: ولایت بر اقامه وظایف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیت؛ از این رو استیلای سلطان به مقدار ولایت بر امور ... محدود و تصرفش چه به حق باشد یا به غصب، به عدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود (حائری، ۱۳۶۴: ۲۵۹).

نائینی در کتاب خود با هدف آگاه کردن ملت به ضروریات شریعت و پاک نمودن بدعت استبداد، دو وظیفه اصلی را متوجه سلطنت یا حکومت می‌داند: اول حفظ نظامات داخلی و تربیت اهالی و احقاق حق و دیگری جلوگیری از مداخله بیگانگان و اجانب. از دیدگاه او امور قضایی جز وظایف مجتهدان است و خارج از وظایف متصدیان و هیات مبعوثان است و قوام حکومت مشروطه را در تدوین قانون اساسی و نیز نظارت از سوی نمایندگان مجلس برای ممانعت از استبداد می‌داند (درخشه، ۱۳۸۰: ۲۰۰).

او نیروهای گوناگون استبداد را نادانی مردم به حقوق خودش و به وظایفی که یک حکومت به گردن دارد، می‌داند و نادانی مردم را به دو گونه تقسیم می‌کند: جهل بسط یعنی آگاه بودن به نادانی خویش و جنگ با این بیماری را آموزش ملایم و به دور از لسان بدگویی می‌دانست که شیوه پیامبران بود و جهل مرکب یعنی ناآگاهی به نادان بودن خویش است که مبارزه با این نادانی کاری بس دشوار است (حائری، ۱۳۶۴: ۲۴۶-۲۴۵).

نائینی برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی برای پدید آوردن قانون اساسی سفارش‌های زیر را اعلام کرد که اولین وظیفه هر ایرانی این است که در هنگام انتخاب، چشم و گوش خود را باز کنند و در هنگام رأی دادن اغراض شخصی و پیوندهای خویشاوندی و دوستی را کنار بگذارند و به افرادی شایسته و در خور نمایندگی رأی دهند و مردم باید کسی را انتخاب کنند که خیرخواهی نسبت به دین و دولت و وطن اسلامی و نوع مسلمین داشته باشد و در ادامه می‌گوید که برای انتخاب کنندگان و هم انتخاب شوندگان در درجه نخست نسبت به مذهب و سپس نسبت به وطن وفادار باشند، بنابراین نائینی بر این باور

بود که برخی از تعالیم و عقاید بنیادی کیش شیعه با اوضاع و شرایط دنیای نو بویژه دوران انقلاب مشروطیت متناسب نبوده و به همین دلیل ایرانیان مسلمان باید در برابر نوگرایی و نوسازی گذشت و تحمل داشته باشند و کوشش کنند تا قانون اساسی پدیدآورنده که تا آن جاکه شرایط اجازه می‌دهد با شیعه‌گری هماهنگ باشد.

شیخ فضل‌الله نوری

شیخ فضل‌الله نوری در سال (۱۲۵۹ ه.ق) در روستای اشک از توابع کجور مازندران به دنیا آمد و در بلده مرکزی بخش فعلی نور نشو و نمود یافت و پدرش ملاعباس کجوری از روحانیون اصیل و مورد احترام و اعتماد مردم آن دیار بود.

شیخ برای ادامه تحصیلات خود همراه خانواده‌اش به تهران آمد و تحصیلات ابتدایی خود را در این شهر به پایان رسانید و سپس برای ادامه تحصیل و تکمیل درس حوزوی خود راهی نجف اشرف گردید. وی تحصیلاتش را در نجف در نزد دایی‌اش تکمیل کرد و بعد از آن در حوزه درس میرزا حسن شیرازی در نجف و سپس سامرا حاضر شد و حدود سال (۱۳۰۰ ه.ق) بعد از پایان تحصیلاتش راهی ایران شد و یکی از مجاری مهم و مطمئن اطلاعاتی میرزا در ایران گردید و اصولاً یکی از رموز عمده موفقیت چشمگیر میرزا در نهضت تحریم تنباکو در ایران بود.

شیخ فضل‌الله در جریان تحریم تنباکو علاوه بر میرزای شیرازی که در سال (۱۳۱۱-۱۳۰۹) روی داد با میرزا حسن آشتیانی هم همکاری نزدیک داشت و در دروان مظفرالدین‌شاه در قیام بر ضد امین‌السلطان شرکت داشت که همین امر منجر به روی کار آمدن عین‌الدوله شد. شیخ فضل‌الله بعد از مخالفت با امتیاز توتون و تنباکو با وام‌های امین‌السلطان از روسیه برای سفرهای خارجی شاه نیز مخالفت کرد و حتی با سیاست‌های اصلاح طلبانه امین‌الدوله نیز مخالفت، و در سقوط دولت او نقش اصلی داشت.

حمایت او نیز از جنبش مشروطه در سال (۱۲۸۵ ه.ش) بسیار حائز اهمیت بود، چند ماهی اقدام‌های او در دفاع از مشروطه خواهان سبب نزدیکی‌اش به نهضت ملی شده و هم‌چنین حمایت نوری از مشروطه-خواهان به آن‌ها کمک کرد تا خود را تحت حمایت نوری و علمای شیعه نجف و کربلا اعلام کنند و به این طریق برای خود مشروعیت بخرند (آفاری، ۱۳۸۵: ۷۷).

شیخ فضل‌الله در جریان قیام انقلاب مشروطیت نیز، هر چند ابتدا با رهبران آن همراه نشده بود ولی در زمان مهاجرت کبری و نهضت تاسیس مجلس با آن‌ها همراه شد و پس از افتتاح مجلس، او بود که در پیش‌نویس متمم قانون اساسی که مشخص کننده حقوق و وظایف مجلس بود، شمع اصلاحیه‌ای بر این پیش‌نویس نوشت که طبق آن شورایی از علما بر تمام قوانین مصوب مجلس نظارت باید بکنند (رفیعی، ۱۳۸۸: ۲۳). اما رفته رفته اختلافات مشروطه خواهان با شیخ بر سر بندهایی از متمم قانون اساسی به خصوص در بند آزادی و مطبوعات و مساوات و برابری، بالا گرفت و نوری یکبار به از حامی مشروطه‌خواهی به دشمنی

با آن درخواست و در چند شورش و بسیج توده‌ها بر علیه مشروطه‌خواهان نقش اصلی را ایفا کرد؛ از جمله در شورش میدان توپخانه و نیز در بست‌نشینی و تحصن در حرم عبدالعظیم (صالحی، ۱۳۸۸: ۵۶).

بعد از به توپ بستن مجلس شیخ فضل‌الله هم‌چنان در کنار دربار و محمدعلی شاه ماند اما بعد از یک سال دوباره مشروطه‌خواهان تهران را فتح کردند و در این جا بود که توسط شیخ ابراهیم زنجانی یک روحانی دیگر به اعدام محکوم شد (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۳۵).

اعدام نوری که یکی از نتایج موثر اختلاف‌های جدی داخلی میان گروه‌های مشروطه‌خواه بین علما از یک سو و مخالفان شیوه‌های مذهبی از سوی دیگر بود (به خصوص این اختلاف‌ها در هنگام بحث پیرامون اصل هشتم قانون اساسی بیشتر شد) کار ناپسندی بود، زیرا این اعدام در حالی صورت گرفت که برای شاه قاجار که دستش به خون بسیاری از مشروطه‌خواهان آلوده بود مقرر کلان ماهانه‌ای برای زندگی در تبعید در نظر گرفتند. ملک‌زاده در مورد شیخ می‌گوید: شیخ از اعلم علمای تهران بود به طوری که پایه اجتهادی-اش از طباطبایی و بهبهانی نیز برتر بود (درخشه، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

یکی دیگر از ویژگی‌های او در کنار تعصب‌اش این بود که از تاسیس مدارس جدید حمایت کرد و هم بر ضرورت گسترش آن تاکید کرد، او حتی از تاسیس بانک ملی بسیار حمایت کرد و خودش هم دویست تومان از سهام بانک را خریداری نیز نمود، نمونه دیگر تاکید وی بر ضرورت پویایی تفکر علما و لزوم شناخت علما و روحانیون از مسایل روز و مقتضیات زمان باز جست (آجدانی، ۱۳۸۵: ۱۴۶).

گرچه شیخ فضل‌الله مرجع تقلید نبود ولی از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی از همگنان‌اش برتری داشته و بسیار فهیم و باهوش بود، و در قدرت استدلال در میان طبقه خود نظیر نداشته و در فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان او با عده‌ای به مقابله با مشروطه‌خواهان پرداخت، بنابراین او تا آخرین نفس از استبداد و مواضعش حمایت نمود (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۵۹).

نوری به روشنی بر تناقض عمیق دموکراسی و نظام مشروطیت با اسلام و مبانی اعتقادی آن، انگشت نهاد و با طرح مبانی نظریش، مشروطیت ایران را به جد دچار بحران ساخت، تاثیر نظریات او تا به آن حد بود که می‌توان گفت، مقوله نظری مشروطیت ایرانی در چهارچوب نوعی دیالوگ و گفتگو و برخورد با آراء و نظریات نوری مفهوم واضح و روشن خود را به دست آورد، چون که تا پس از آن مبانی نظری مشروطه ایران بدین روشنی، صورت مدون به خود نگرفته بود. او با دامن زدن به این بحران، بیش از آن چه که انتظار می‌رفت مشروطه‌خواهان را به تقلیل هرچه بیشتر مبانی و اصول مشروطیت و داشت و از این جهت سهم مهمی در جریان تقلیل دادن مفاهیم بنیادی مشروطیت داشته است.

نگاه شیخ فضل‌الله به دین

شیخ فضل‌الله مدافع سرسخت یک قرائت سنتی از اسلام و روحانیت بود که در آن چندان نیازی به ضرورت نقد تفکر نهادهای دینی و روحانی نداشت، او خواهان یک حکومت سلطنتی بود که حاوی اسلام و روحانیت باشد نه بیشتر و نه کمتر، البته مخالفت شیخ با مشروطیت بخشی به خاطر درک صحیح او از برخی تضادهای ذاتی میان اسلام و دموکراسی غربی و انگیزش‌ها و دغدغه‌های دینی او ریشه می‌گرفت و بخشی هم به خاطر تاثیرپذیری او از فرهنگ ارتجاع و استبداد سنتی حاکم بر تاریخ و جامعه ایرانی بود (آجدانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). نوری برای این به نهضت مشروطه پیوست تا شریعت را نهادی کند و حکومت دینی تاسیس کند، اما وقتی انقلاب به مسیر دیگر رفت و قدرت علما کمتر شد نوری بسیاری از جنبه‌های انقلاب را محکوم کرد از جمله تشکیل انجمن و مدارس جدید زنان را.

شیخ فضل‌الله با تقسیم و تفکیک امور شرعی و عرفی، فقها را برعهده‌دار امور شرعی دانسته و امور عرفی یعنی حکومت در جامعه و اداره سیاست و مصالح عامه را برعهده سلطان و صاحب شوکت اسلام‌پناه می‌داند و می‌گوید: خرابی در مملکت ایران از بی‌قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای اسلامی که تکالیف دوایر دولتی را تعیین و تصرف‌شان را محدود نماید، کرد (آجدانی، ۱۳۸۵: ۱۴۳). نظریه سیاسی فقه شیعه درباره حکومت از دیدگاه شیخ به این صورت بود که: بدون توجه به این که سلطان قدرت خود را چگونه و از چه طریق به دست آورده باشد و بی آنکه نیازمند آن باشد که منصوب یا ماذون از جانب فقها باشد، اگر توانایی لازم برای اداره جامعه و دفاع از مسلمانان در برابر اجانب و کفار را داشته باشد و ظواهر شریعت را رعایت و علمای دین را محترم و اختیارات آنان را در مورد شرعیه به رسمیت بشناسد می‌توان حکومت، سیاست و مصالح عامه را به او سپرد تا در کنار علما حافظ درخت اسلام باشد (همان: ۶۰).

شیخ فضل‌الله به سه دلیل زیر با برقراری یک پارلمان انتخابی (برخلاف نظر اولیه‌اش) سخت مخالفت ورزیده: ۱. رسیدگی به امور مردم از باب ولایت است که در زمان غیبت امام‌زمان برعهده فقها و مجتهدین است نه بقال و بزاز، ۲. اعتبار به اکثریت آراء در نظام مشروطه، سازنده قانون است که بنا به مذهب امامیه غلط است، ۳. مسئله وکالت است که وکیل فقط توسط فرد می‌تواند برای کارهای ویژه و معینی برگزیند، ولی در امور شرعیه عامه، این امر راجع به ولایت است نه وکالت و ولایت هم در اختیار مجتهدین است (حائری، ۱۳۶۴: ۲۵۸).

مدرس

سید حسن بن اسماعیل طباطبایی در سال (۱۲۴۹ ه.ش) در سرابه کچو از توابع اردستان دیده به جهان گشود. پدرش سید اسماعیل از سادات طباطبایی و اصلاً زواره‌ای بود، دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان برد، مدرس در سن شش سالگی به همراه پدرش که از ظلم خوانین محلی به تنگ آمده بود به قمشه مهاجرت و مقدمات علوم غربی و ادبی را از پدر و پدر بزرگش فرا گرفت و ده سال بعد در سن شانزده سالگی وارد اصفهان گردید تا به تکمیل معارف دینی و ادبی بپردازد و قریب سیزده سال در اصفهان نزد اساتیدی چون آخوند ملامحمد کاشی به آموزش و تحصیل پرداخت. او در سال (۱۳۰۹ ه.ق) با نظر پدرش در قریه اسغد ازدواج کرد که از آن ازدواج صاحب دو پسر و دو دختر شد، مدرس در سال (۱۳۱۱ ه.ق) حدود بیست و چهار ساله بود که ایران را به مقصد عتبات عالیات و نجف اشرف ترک و در آن جا از شاگردان میرزای شیرازی شد و در حدود هفت سال در آن جا درس خواند و در محضر شیرازی بود که میرزای بزرگ قرارداد توتون و تنباکو را تحریم کرد. او در نجف از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی نیز بهره‌مند بوده و مورد عنایت خاص مرحوم میرزای شیرازی دوم قرار می‌گیرد، او در سال (۱۳۱۷ ه.ق) به اصفهان برگشت.

شهرت خیره‌کننده‌اش در تلاش درس، لقب مدرس را برای او به ارمغان آورد، او گذشته از تکاپوی علمی به سرعت به عرصه مبارزات سیاسی قدم گذاشت و به یک انجمن مخفی پیوست که حاج آقا نورالله برای مقاومت در برابر استبداد صغیر شکل داده بود و بدون وقفه تا سمت نایب رئیسی همه مراتب آن را پشت سر گذاشت، او در این رهگذر بارها مورد تعرض هواداران استبداد قرار گرفت، و حتی تا آستانه تبعید پیش رفت این رویدادها از مدرس چهره یک عالم سیاسی را ساخت که تا پایان راه جزء جدایی‌ناپذیر زندگی و شخصیت او شد. او با حاکم اصفهان ظل‌السلطان و کارهایش مخالفت می‌کرد که همین امر موجب تبعید او به روستای خودش شد ولی مردم اصفهان از آن جلوگیری می‌کردند.

چند ویژگی عمده از همان دوران نوجوانی در مدرس وجود داشت که هر چه می‌گذشت قوی‌تر می‌شد: آزادی، آزادگی، ذکاوت و فطانت، شجاعت و کفایت (معتضدیان، ۱۳۸۳: ۴۱). و همین ویژگی‌ها بود که او را در مقابل ظل‌السلطان قرار داد و مجبورش کرد از اصفهان او را اخراج کنند، مدرس در کمال آزادگی و از جان گذشتگی در مقابل شاهزاده مستبد قد علم کرد، شاهزاده‌ای که حتی حکومت مرکزی هم از او می‌ترسید، و با وجود تطمیع مدرس از جانب شاهزاده او آن‌ها را رد کرد و همین مقاومت در برابر ظل‌السلطان بود که قدر و اعتبار مدرس را بیش از پیش به مردم اصفهان شناساند و او را مشهور عام و خاص نمود.

بر اساس متمم قانون اساسی با تشکیل مجلس دوم می‌بایست برای مراقبت در عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعی، رهبران دینی و مراجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از عالمان را به مجلس معرفی می‌کردند تا مجلس از میان آن‌ها پنج نفر را به اقتضای عصر به اتفاق آراء، یا به حکم قرعه تعیین نمایند،

در اجرای این اصل مراجع بزرگوار اسلام آقایان عبدالله مازندرانی و محمدکاظم خراسانی بیست نفر را به مجلس دوم معرفی و از طریق قرعه از بین بیست نفر مدرس انتخاب و برگزیده شد و سپس مجلس از مدرس دعوت به حضور در مجلس نمود که مدرس آن را پذیرفت، او در مدتی که در مجلس به عنوان ناظر بود سعی کرد از تصویب قوانین که مخالف با اسلام باشد جلوگیری کند (ملایی توانی، ۱۳۸۰: ۳۰۱).

پس از اولتیماتوم روسیه به ایران به خاطر مورگان شوستر که به انحلال مجلس دوم و استقرار دیکتاتوری ناصرالملک منتهی گردید، اما سرانجام با رسیدن احمدشاه به سن بلوغ و نیز فشار انجمن‌ها و دیگر نیروهای آزادیخواه فرمان انتخابات مجلس سوم برگزار شد و مدرس مشاوره عالی که مرکب از نمایندگان دوره اول و دوم بود برای به تعویق انداختن انتخابات دوره سوم توسط ناصرالملک نطقی به مخالفت ایراد کرد که اساس آن مجلس را به هم ریخت و سر و صدای آن همه جا پیچید و مدرس از این جا بود که برای عموم مردم ایران نامی آشنا شد و اسم او بر سر زبان‌ها و در صدر جراید افتاد، چنان که تا زمانی که رضاشاه او را به صورت مخفیانه تبعید کرد همواره از سوی مردم تهران به عنوان وکیل اول انتخاب می‌شد؛ دوره جدید فعالیت پارلمانی مدرس در واقع شروع دوران اوج و درخشش آن مرد بزرگ بود و او در طی چهار دوره وکالت از جانب مردم تهران کارهای بزرگی انجام داد، در دوره سوم مدرس سمت نظارتی خود را هم حفظ کرد اما در دوره‌های بعد اساساً بخش نظارت به فراموشی سپرده شد.

در نگاه کلان نزدیک به سی درصد از مجلس سوم به علما تعلق داشت و مدرس رهبری نمایندگان هیات علمیه که توسط همین علما تشکیل شده بود را در مجلس سوم بر عهده داشت، هیات علمیه گروه نو ظهوری بودند که اعضای آن را یکپارچه علما تشکیل می‌دادند و این هیات شدیداً مخالف برنامه‌های غیر مذهبی دموکرات‌های تندرو و سیاست دولت متمرکز بود و هدف خود را حفظ شریعت و قوانین اسلام و سازگار نمودن قانون با مقتضات و مصالح کشور می‌دانستند، در سیاست داخلی آن‌ها با تمرکز قدرت و اقتدار مطلق دولت موافق نبودند و در حوزه قضایی به اصلاح قانون عدلیه و قوانین جزا به این دلیل تمایل نشان دادند که در حیطه وظایف علما بود و این‌ها بیشتر به اعتدالیون نزدیک بودند.

اما با اشغال ایران در جنگ جهانی اول توسط متفقین و تهدید آن‌ها به اشغال پایتخت به ایران فشار وارد می‌آوردند که باید رسماً با متحدین وارد جنگ شوند و همه وابستگان سیاسی و اتباع اول متحدین را از ایران اخراج کنند و ضمناً ترکیب کابینه را نیز عوض کنند، با توجه به این شرایط دولت موقت و کمیته مهاجرت شکل گرفت که مستوفی‌الممالک و نظم‌السلطنه مافی و سید حسن مدرس سه بازیگر اصلی این صحنه پرمخاطره تاریخ ایران بودند (معتضدیان، ۱۳۸۳: ۶۵).

اما طیف گسترده‌ای از نمایندگان و نخبگان روحانی به همراه جمعی از مردم خطر اشغال تهران را جدی و بر اساس توصیه‌های مستوفی‌الممالک و با پشتیبانی دولت آلمان در قم کمیته ملی دفاع را تشکیل که منظور آن اعلان جنگ به متفقین بود که مدرس در رأس این کمیته به همراه سلیمان میرزا اسکندری و دیگران بودند، کمیته ملی ابتدا یک نیروی نظامی با کمک آلمان‌ها بوجود آورد و یک روزنامه را نیز منتشر

کرد اما ارتش ملی در برابر روسیه شکست خورد و قم در محاصره قرار گرفت. بنابراین سران کمیته دفاع ملی تصمیم گرفتند به طرف اصفهان حرکت کند هر چند دولت مستوفی‌الممالک و بعد از آن فرمانفرما با وعده‌های زیادی آن‌ها را به تهران دعوت کرد اما مدرس هرگز تسلیم نشد و اعلام کرد که به روس و انگلیس نمی‌توان اطمینان کرد، هنگامی که متفقین دیدند که اصفهان به پایگاه نهضت آزادی‌خواهی ملی و کانون جنبش ضدبریتانیایی و ضدتزاری تبدیل شده است از دو سوی شمال و جنوب به این شهر هجوم بردند و مهاجران ناچار شدند به طرف کرمانشاه حرکت کنند، شهری که اکنون به دست دموکرات‌ها و هواداران آلمان اداره می‌شد و گذشته از آن در مجاورت قلمرو عثمانی قرار داشت که از یک سو می‌توانست از ارتش عثمانی در برابر قشون‌کشی متفقین تحت پوشش قرار گیرد و از سوی دیگر در صورت بروز مخاطرات حاد مهاجران می‌توانستند از طریق آن به خاک عثمانی پناه برند.

مهاجران در کرمانشاه مجلس مشورتی را تشکیل دادند و کابینه دولت ملی در تبعید را معرفی کردند که ریاست آن را نظام‌السلطنه مافی عهده‌دار بود و مدرس وزیر اوقاف و معارف را برعهده داشت. البته امورات کمیته دفاع ملی با تشریک مساعی مدرس، طباطبایی و نظام‌السلطنه انجام می‌شد که هر کدام نماینده یکی از سه جناح مقتدر مجلس (اعتدالیون، دموکرات‌ها و هیأت علمیه) بودند.

اما منازعات سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و نیز شکست نیروهای متحدین از متفقین باعث شد که متفقین کرمانشاه را هم محاصره و سپس مهاجرین برای هماهنگی سازمانی به نام جمعیت مدافعین وطن تشکیل دادند ولی این کمیته نتوانست در برابر ارتش روس مقاومت کند و اعضای آن به عثمانی پناهنده شدند اما اندکی پس از ورود مهاجرین به عثمانی در سال (۱۲۹۶ ه.ش) انقلاب روسیه به وقوع پیوست و این باعث شد که انگلیس یکه‌تاز میدان در ایران شود و انگلیس هم با سرکوب تمام کانون‌های آزادی‌خواهی ملی و جنبش‌های ضد متفقین ملت ایران باعث شد که مهاجرین فکر بازگشت به ایران را از سر بیرون و به استانبول بروند. البته مدرس ابتدا در کاظمین بود و بعد به استانبول رفت، مدرس در استانبول با مقامات رسمی و عالی رتبه عثمانی به ویژه سلطان عثمانی گفتگوهای انجام داد، در این دیدارها مدرس و یارانش از مشروطیت و نهضت آزادی‌خواه ملی ایران به شدت دفاع نمودند.

مدرس مدتی در استانبول اقامت گزید و با تدریس در یکی از مدارس ایرانیان به امرار معاش پرداخت اما دولت تهران بعد از اشغال استانبول در سال (۱۹۱۹ م) توسط متفقین ترتیبی داد که مهاجران گرفتار شده در استانبول، نتوانند به ایران مهاجرت کنند و دولت ایران بر مراجعت آنان تاکید نمود و انگلیسی‌ها هم دیگر آن حساسیت گذشته را نسبت به رجال کابینه مهاجرت نداشت، بنابراین مدرس به ایران بازگشت این درحالی بود که او زن و یکی از فرزندانش را در خلال سال‌های مهاجرت از کف داده بود و بقیه خاندان او نیز به وضع محنت‌باری روزگار می‌گذراندند.

بر اثر تلاش‌های مدرس (هرچند با تطمیع و کارهای دیگر سعی کردند نظر او را عوض کنند) و با ایجاد انقلاب عمومی بر ضد انگلیس کابینه وثوق سقوط کرد و وثوق نیز به اروپا رفت و کاکس عاقد قرارداد ننگین (۱۹۱۹ م) نیز از ایران احضار و مأمور عراق گردید.

پس از چندی انگلیس‌ها سپهدار اعظم را که مطیع نظرات انگلیسی‌ها بود را جایگزین دولت مشیرالدوله خوشنام و با کفایت ایران کردند تا مقدمات کار خود را فراهم کنند و با عدم پرداخت حقوق ماهیانه آن‌ها و کارهای دیگر، قزاق‌ها را به تهران کشاندند و به همراهی سید ضیا با رضاخان کودتا را به اجرا در آوردند و بعد از اجرای کودتا سید ضیاء، مدرس را هم جزو محبوسین کرد، البته مدرس می‌دانست که ماموریت سید ضیاء موقتی و لاف و گزاف‌ها و تهدید و ارعاب‌های او دروغ و فریبی بیش نیست.

مدرس بعد از انتخابات کودتا (۱۲۹۹ ه.ش) نماینده مجلس شد و به عنوان سخنگوی مجلس موضع استواری داشت، مدرس همیشه در ایران حامی نهضت‌های آزادی‌خواهی ایرانیان بود که نشان دهنده:

۱. احترام و اعتقاد مدرس به میرزا کوچک و پسیان و خیابانی، ۲. نشان دهنده ارتباط کامل آن‌ها با مدرس و همفکری نزدیک بین آن‌ها می‌باشد، البته حمایت مدرس از این آزادی‌خواهان هدف دیگری هم داشت و آن جلوگیری از قدرت گرفتن روز افزون سردار سپه نیز بود (معتضدیان، ۱۳۸۳: ۳۱).

اختلاف جدی او با رضاخان در مجلس چهارم به خاطر لایحه اجباری سربازی بود که مدرس استدلال کرد این دو سال خدمت مردم عادی در یک تشکیلات غیر مذهبی باعث تضعیف اعتقادهای شان به اسلام می‌شود و بزرگان و مالکان نیز از بیم کاهش اقتدار خود و از دست دادن نیروی کار در روستاها با مدرس همراه شدند (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۱۰). مدرس بعد از نهضت جمهوری توسط رضاخان با آن به مخالفت بر خواست، مدرس بعد از دفن جمهوری رو در روی رضاخان قرار گرفت و برای بیرون راندن او از قدرت دست به هر اقدامی زد.

مدرس چهار بار در طول مبارزات خود مورد هدف و سوء قصد قرار گرفت: اولین بار در مدرسه جده بزرگ، هنگام مبارزه با مستبدین و متجاوزین به موقوفات و دوم در سفر به کرمانشاه به هنگام مهاجرت و سوم در اوایل دوره ششم مجلس که رضاخان تازه به سلطنت رسیده بود، او باز مورد حمله دو فرد قرار می‌گیرد و در دفعه چهارم بدین قرار بود که رضاخان برای رسیدگی به املاک اختصاصی خود به مازندران رفته، مدرس در راه رفتن به مدرسه سپهسالار در اول صبح و هوا تاریک، باز مورد حمله چند نفر قرار گرفت و باز جان سالم به در برد.

مدرس پس از انتخابات مجلس هفتم و عدم راه یافتن به مجلس حتی با یک رأی باعث شد که رضا شاه به نظمیه دستور بدهد او را تحت نظر بگیرند و در این زمان بود که مدرس به فکر نقشه‌ای افتاد که همواره در سر او بود، او ارتباط قدیمی خود با یکی از سران مشهور بختیاری تازه کرد و دور از چشم نظمیه که می‌دانست تمام حرکات او را زیر نظر دارد برای کشتن رضا شاه نقشه‌ای کشید، سی بختیاری مسلح در ظاهر به عنوان کارگر ساختمانی برای تعمیر دیوار پشت مسجد سپهسالار به خدمت او در آمدند، قرار بود

که روز افتتاح دوره هفتم آن‌ها بریزند و کار را تمام کنند، اما یک شب باقی مانده مدرس را گرفتند و بعد به کاشمر تبعید کردند. مدرس معتقد بود که شاه و مردم عادی در کشور مسلمان و مشروط ایران با هم برابرند و حتی شاه و رئیس‌الوزرا، پارلمان و ملایان، تمام نوکران خلق‌اند، او می‌گفت مملکت اصل مبنایش ملت است.

فعالیت‌های مدرس در پنج دوره‌ای که در مجلس حضور داشت عبارت بوده‌اند از: تلاش برای استقرار مشروعیت قانون اساسی و نهادهای حقوقی آن، و مبارزه جدی برای برقراری آزادی و استقلال ایران (درخشه، ۱۳۸۰: ۲۱۱).

مدرس از اولین کسانی بود که تدریس نهج‌البلاغه را در حوزه‌های علمیه رسمی کرد و آن را به عنوان متن درس برای طلاب در آورد و خودش در این مورد می‌گوید: تدریس نهج‌البلاغه و تاریخ را در حوزه درس خود گنجاندم و حتی برای خود معاند و مخالف درست کردم، آنان می‌گفتند بدعت است ولی مقید بودم اگر این کار بدعت است چه‌نمی‌است به سوی تکامل اجتماعی.

به اعتقاد مدرس اسلام عرصه‌هایی آزاد و باز برای بشر قرار داده و در کنار حجیت کتاب و سنت، حجیت عقل را نیز پذیرفته است. تفکر مدرس در عرصه سیاست، بنیان‌گذاری سیاستی مردمی و حکومت مقیده، و استبدادزدایی از طریق اشاعه حقوق عمومی، تثبیت حقوق اساسی، نظارت اعمال قدرت سیاسی، حقوقی کردن مناسبات قدرت و شکستن قدرت سیاسی به نفع حقوق و آزادی‌های عمومی بود.

مدرس همواره می‌کوشید تا مفاهیمی چون متقدم و متحد، دیانت و سیاست، اسلامیت و ایرانی‌ت را به هرگونه‌ای به یکدیگر پیوند دهد و به این نتیجه دست یابد که میهن دوستی و اسلامیت مکمل یکدیگرند نه متعارض هم. محمدعلی همایون کاتوزیان در مورد او می‌گوید: او مرد سیاست‌مداری بود که در عرف زمان و مکان خود نمی‌گنجید، چرا که همیشه قادر بود پای‌بندیش به اصول (ملی و مشروطه) را با واقع‌بینی سیاسی و تشخیص گزینه‌ها و تنگناها در هر شرایطی همراه کند به همین دلیل خیرخواهان خام‌اندیش و احساساتی غالباً از کار او سر در نمی‌آوردند. مدرس بر خلاف بسیاری از سیاست‌مداران روزگار، هیچ تماسی با سفارتخانه‌های خارجی نداشت و مستقیم با نیروهای داخلی گفتگو می‌کرد و حتی سال‌ها بعد پرسی لوران، وزیر مختار وقت انگلیس در تهران مدرس را سخنگوی مردم و در عین حال نماینده مشروطیت محافظه‌کار و دموکراسی معتدل توصیف کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۲۷).

نصرت‌الله انتظام درباره او می‌گوید: مدرس سه صفت بزرگ داشت: دانش، شهامت و ذکاوت. و از لحاظ فضل از علمای طراز اول و مورد قبول همه مجتهدین بود و در جرأت و شهامت نظیر نداشت و تا دقیقه آخر درمقابل حریفی چون رضاشاه ایستاد و این صفات را همراه با استدلال محکم وقوی خود درمی‌آمیخت (عباسی، ۱۳۷۱: ۱۴۱).

نتیجه

جامعه ایران که از مجموع مطالبی که در سفرنامه‌های دوره صفویه و قاجاریه آمده کشوری است سنتی و خرافه‌پرست و قدرگرا، و مردم آن را احساساتی، عقب‌مانده و حکومت در ایران را استبدادی می‌دانستند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۵).

در نتیجه نخبگان روحانی با تمام این ویژگی‌ها و با وجود توده‌های مردم بی‌سواد به سختی توانستند نوری در تاریکی به وجود بیاورند که در تاریخ این مرز بوم جاودانه شد، در این دوران نخبگان روحانی به دنبال: اصلاح سازمان حکومتی و سیاسی کشور بودند و اسلام‌خواهی و قانون از اهداف آن‌ها بود. با پیروزی انقلاب مشروطه نخبگان روحانی با همراهی دیگران نظام ایران کهن و ایللیاتی را که غیر متحرک و هدایت شده بود بهم زدند و توانستند این نظام را به نظام قانونی و بر پایه توده‌ها بنیان گذارند و با تشکیل مجلس شورای ملی سهم عمده‌ای از نمایندگان مجلس را به خود اختصاص دادند و جزئی از طبقه حاکم کشور گردیدند. این نخبگان توانستند نظام و حکومت استبدادی را وادار به عقب‌نشینی کنند و مبانی حکومت قانون و دموکراسی، آزادی، برابری، حق انتخاب، مساوات‌طلبی در همه زمینه‌ها و ... را که خواهان آن بودند را در جامعه نهادینه کنند. هر چند انقلاب، طلیعه بازسازی ملی تلقی شد اما به واقع پانزده سال آشفتگی اجتماعی به دنبال داشت، در این دوره روحانیون چه در داخل و چه در خارج (نجف) تا قبل از استبداد صغیر در انتقاد از استبداد مطلقه حکومت، اعتراض به استقراض خارجی، مخالفت با اعطای امتیاز به کشورهای خارجی و نفوذ آنان در ایران و محکوم کردن پریشانی‌های اقتصادی ایران و تعدی به رعایا و دفاع همه جانبه از مشروطیت و مجلس شورای ملی تا قبل از انهدام آن، یکی از عوامل مهم در فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای گسترش مشارکت مردم در انقلاب مشروطیت و بعد از آن، تضعیف حکومت قاجارها بود. در دوره پهلوی نیز هر چند نخبگان فکری در ترویج فکر ترقی و آشنا کردن جامعه با جهان توسعه یافته و ... دستاوردهایی داشتند اما آن‌ها را نیز استبداد در حیطه خودش گرفت، "بنابراین زندگی کل نخبگان در دوره رضاشاه با این که فقیرانه نبود اما قطعاً می‌توانست ناگوار و حقیرانه و کوتاه باشد" (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۵۶).

بنابراین در کل هفتاد ساله مشروطه مواضع و فعالیت‌های نخبگان روحانی این دوران، از فراز و فرودهای گوناگونی برخوردار بوده است. در همه مراحل، آن‌ها دنبال اصلاح سازمان حکومتی و سیاسی کشور بودند و نتیجه‌ای که می‌توانیم از این گفته‌ها درباره نخبگان بگیریم این است که در طول یک صد و پنجاه سال گذشته جامعه ایران در میان سه بخش مدرنیته، اسلام شیعی و ناسیونالیسم ایرانی گرفتار بوده و این روحانیون بزرگ بودند که حرف آخر را می‌زدند.

منابع

- آبراهامیان، ی. (۱۳۷۶). **مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران**. ترجمه: س، ترابی فارسانی. تهران: نشر پژوهش شیرازه. چاپ اول.
- آجدانی، ل. (۱۳۸۵). **علماء انقلاب مشروطیت ایران**. تهران: نشر اختران. چاپ دوم.
- آجدانی، ل. (۱۳۸۶). **روشنفکران ایران در عصر مشروطیت**. تهران: نشر اختران. چاپ اول.
- آزاد ارمکی، ت. (۱۳۸۰). **مدرنیته ایرانی (روشنفکران و پارادایم عقب‌ماندگی در ایران)**. تهران: نشر اجتماع. چاپ اول.
- آفاری، ژ. (۱۳۸۵). **انقلاب مشروطه ایران**. ترجمه: ر، رضایی. تهران: انتشارات بیستون. چاپ اول.
- اکبری، م. (۱۳۷۱). ویژگی‌های ساختار قدرت در ایران. **مجله نامه فرهنگ**. سال دوم، شماره چهار، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بشریه، ح؛ و دیگری. (تیر ۱۳۸۳). بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار. **مجله نامه پژوهش**. سال هشتم، شماره دهم، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حائری، ع. (۱۳۶۴). **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم.
- درخشه، ج. (۱۳۸۰). جستاری در تفکر سیاسی علمای شیعه از مشروطیت تا سال ۱۳۲۰. **مجلات علوم انسانی**. شماره‌های ۱۴-۱۳، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- رفیع، ح؛ و دیگری. (۱۳۸۸). عالمان دین در آوردگاه مشروطه. **مجلات تاریخ زمانه**. سال هشتم شماره ۸۷-۸۶، ناشر: کانون اندیشه جوان.
- روشه، گ. (۱۳۸۰). **تغییرات اجتماعی**. ترجمه: م، وثوقی. تهران: انتشارات نی. چاپ یازدهم.
- سالاری، س. (۱۳۸۵). نقش روحانیت در انقلاب مشروطیت. **مجلات تاریخ گنجینه اسناد**. شماره شصت و دو، سال شانزدهم، انتشارات: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- سلیمانی، ج. (۱۳۸۲). حدود و جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی میرزای نائینی. **مجلات تاریخ آموزه**. شماره سوم، انتشارات: آستان قدس رضوی.
- صالحی، ع. (۱۳۸۸). **اندیشه‌های سیاسی شیخ فضل‌الله نوری**. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ اول.
- عباسی، م؛ و دیگری. (۱۳۷۱). **خاطرات نصرالله انتظام از دیدگاه دربار**. تهران: انتشارات پژوهش. چاپ دوم.
- فراست‌خواه، م. (۱۳۷۷). **سراغاز نواندیشی معاصر دینی و غیر دینی**. تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار. چاپ سوم.
- کاتوزیان، م. (۱۳۸۴). **دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)**. ترجمه: ح، افشار. تهران: انتشارات نشر مرکز. چاپ چهارم.
- کرونین، ا. (۱۳۸۳). **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**. ترجمه: م، ثاقب‌فر. تهران: انتشارات جامی. چاپ نخست.
- معتضدیان، م. (۱۳۸۳). مردی که مثل هیچکس نبود. **مجلات تاریخ زمانه**. سال یازدهم، شماره بیست و نهم، ناشر: نامه اندیشه و فرهنگ و ادبیات.
- ملایی توانی، ع. (۱۳۸۰). مدرس و رویدادهای جنگ جهانی اول در ایران. **مجلات تاریخ متین**. سال سوم، شماره دهم، ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ملک‌زاده، م. (۱۳۸۳). **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. (جلد ۴). تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.
- نائینی، م. (۱۳۸۳). گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. **مجلات تاریخ آموزه**. شماره پنجم، ناشر: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.